

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا

سال بیستم، دوره جدید، شماره ۶، پیاپی ۸۶ پاییز و زمستان ۱۳۸۹

روش و شیوه‌ی تحقیق راویان و اخباریان از عصر روایی تا عصر کتابت (قرن‌های اول تا سوم هجری قمری)

علی سالاری شادی^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۱۰

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۰/۱۱

چکیده

اصول و روش تحقیق در هر عصری متأثر از اوضاع فرهنگی و اجتماعی همان عصر است. راویان و اخباریان مسلمان نخستین نیز در گردآوری روایات و تألیف آثار خود، ضمن تأثیرپذیری از فرهنگ عصر، شیوه‌ها و روش‌های تحقیقی مختلفی را به کار گرفتند. این شیوه‌ها و روش‌ها برخاسته از فضای فرهنگی و اجتماعی عصر و بیشتر مبتنی بر بیان شفاهی^۲ روایی بود. اما با گذشت زمان، نقل شفاهی - روایی محض، اهمیت خود را از دست داد. بنابراین آن روش و شیوه‌ی تحقیق دچار تغییر و حتی تحول شد. در این مقاله می‌کوشیم تا چگونگی آغاز و روند شیوه‌ها و روش‌های تحقیق را، به اختصار، با تأکید بر شیوه‌ی کار راویان و اخباریان مشهور قرون اول تا سوم ه.ق به بحث گذاشته و پاسخی بر این پرسش‌ها بیابیم که آیا آن‌ها به چارچوب یا قالبی در جمع‌آوری اخبار و روایات تاریخی دست

۱. استادیار دانشگاه ارومیه. alisalarishadi@yahoo.com

یافتند؛ یا هرکس براساس توانایی و استعداد خود راهی را برگزید و همچنین چرا و چگونه آن دوره، به عصر کتابت تحول یافت؟

واژگان کلیدی: راویان، اخباریان، شیوه‌ها و روش‌های تحقیق،

ابن اسحاق.

مقدمه

امروزه تحقیق بر اصول و مبانی خاصی استوار است که عدم به‌کارگیری آن، دستاوردها و نتایج کار را ناقص و کم‌رنگ خواهد کرد. روش تحقیق در مراحل تولید علم، خواه تجربی و یا انسانی، نقش اساسی دارد و چه‌بسا عدم آشنایی و یا عدم استفاده از آن، محقق را به بیراهه کشاند. تحقیق مبتنی بر اصول و روش‌هایی است که گزیدن درست آن، به محقق یاری می‌رساند.

هر موضوعی شیوه و روش خاص خود را دارد که در علوم تجربی متفاوت از علوم انسانی است. در علوم انسانی نیز برحسب موضوع تا حدی متفاوت است. در حوزه‌ی علوم انسانی از نظر زمان‌مندی، علوم به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ علمی که سابقه‌ای کهن دارند و از قدمت دیرینه‌ای برخوردارند و علمی که زائیده‌ی عصر جدید هستند. بی‌شک تاریخ، در دسته‌ی نخست جای دارد و از سابقه و قدمت زیادی برخوردار است که به‌ضرورت، همیشه دارای گونه‌های مختلفی از روش تحقیق بوده است.

ظهور اسلام و روند آن از همان ابتدا نیازمند شناخت و معرفی بود. این مهم با جمع‌آوری روایت و خبر توسط راویان و اخباریان آغاز شد. با توجه به زمینه‌ها و بسترهای فرهنگی و اجتماعی عصر، نوع بیان آغازین آن به‌شکل شفاهی^۱ روایی بود. در این رابطه، زمینه‌ها و بسترهای قبل از اسلام را نباید از نظر دور داشت؛ مهم‌تر اینکه مواردی نیز در اسلام بود که همان پدیده‌ی شفاهی-روایی را تأیید و تقویت می‌کرد.

در این میان، سؤال اساسی این است که در عصر روایی-شفاهی، روش تحقیق راویان به چه شکل و شیوه‌ای بوده است؟ آیا اصول و روش یکسان و تعریف‌شده‌ای داشتند یا اینکه هر راوی با

اتکا به استعداد خود به آن می‌پرداخت؟ دیگر اینکه عصر روایی با چه روندی به عصر کتابت رسید؟ روش‌های تحقیق در عصر کتابت چگونه بود؟ آیا آن دوره، به نسبت عصر روایی دچار تغییر و تحول شد؟

پیشینه‌ی تحقیق

تألیفات تاریخی بسیاری که مسلمانان در طول تاریخ نگاشته‌اند، همواره مستلزم نوعی روش تحقیق بوده است. اما روش تحقیق در تاریخ، به‌ویژه برای پیشینیان مسلمان، با وجود به‌کارگیری برخی روش‌های آن، موضوع مستقلی نبود؛ به عبارت دیگر آن‌ها به روش تحقیقی واحد که شاید چندان میسر هم نبود، دست نیافتند. هرچند در عمل، موارد متعددی از آن را به کار می‌بردند. بعضی از مورخان در دیباچه‌ی آثار تاریخی خود، هرچند مطلبی درباره‌ی روش تحقیق خود نمی‌نگاشتند، کسانی نیز بودند که دورنمایی از روش تحقیق خود به دست می‌دادند. مورخان متقدم مسلمان مانند یعقوبی، طبری و مسعودی در دسته‌ی اخیر جای دارند. در میان متأخرین، از قرن نهم به بعد اشاراتی مبنی بر وجود انواعی از روش تحقیق در میان متقدمان می‌توان دید. نویسندگانی چون ابراهیم ایجی، محی‌الدین کافجی، سخاوی و بالاتر از همه، ابن‌خلدون از محققانی هستند که به نوعی، به روش تحقیق قدما اشاره و یا حتی انتقاداتی کرده‌اند؛ از جمله کافجی، به صراحت اشاره‌ی کوتاهی به روش گردآوری اخبار دارد (روزنتال، ۲: ۱۳۶۶/۲۷)؛ هرچند مطلب مورد اشاره‌ی او حاوی نکات جدیدی نیست، لیکن طرح آن اهمیت دارد و اینکه تاریخ، نیازمند روش تحقیق است؛ اما ابن‌خلدون به شکل جدی، روش تحقیق را در تاریخ مورد توجه قرار داد.

ابن‌خلدون ضمن انتقاد از شیوه و روش مورخان که به نظر او اطلاعی از روش تحقیق ندارند، روش تحقیق در تاریخ را موضوعی برای رسیدن به باطن امور می‌داند. او به ظاهر، مسئله را نه در حوزه‌ی فنی، بلکه امری بینشی تلقی می‌کرد و تا آن حد پیش رفت که تحقیق در تاریخ را مستلزم آشنایی با علم عمران قلمداد کرد. بنابراین روش تحقیق مورد توجه ابن‌خلدون، فراتر از گردآوری اخبار و نقد و ترجیح آن است (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۴/۱). روش تحقیق مورد توجه ابن‌خلدون تنها از عهده‌ی او ساخته است و ابعاد آن وسیع‌تر از آنچه که امروزه روش تحقیق

خوانده می‌شود، است؛ زیرا متکی به دانشی به نام عمران است. گذشته از آن موارد، در ارتباط با موضوع حاضر که حول محور روش تحقیق راویان و اخباریان است، نوشته یا مقاله‌ای به نظر نرسید.

عصر روایی - شفاهی؛ روند، شیوه‌ها و ویژگی‌های آن

از همان ابتدا، تهیه و جمع‌آوری روایات و اخبار درباره‌ی تاریخ اسلام و روند آن مورد توجه خاصی قرار گرفت، زیرا دستمایه‌های موضوعی فراوانی در اسلام وجود دارد که موجبات توجه به آن را فراهم می‌کرد. قرآن، زندگانی پیامبر عظیم‌الشأن اسلام، گسترش حیرت‌آور و سریع اسلام، فتوحات، نبردهای داخلی، اختلافات مسلمانان و ده‌ها موضوع دیگر از جمله‌ی این عوامل است. بنابراین، آنچه تاریخ‌نگاری اسلامی خوانده می‌شود، خود سابقه‌ای به دیرینگی تاریخ اسلام دارد؛ اما بی‌شک فرایند به‌بار نشستن آن از اوضاع فرهنگی عصر منفک نیست و همچنین می‌تواند با سایر علوم اسلامی مانند حدیث، تفسیر، علم‌الرجال و... بی‌ارتباط باشد.

اصول و مبانی تحقیق در هر دوره‌ای، مأخوذ از اوضاع فرهنگی و اجتماعی عصر است؛ چنانکه مبنای انتقال علوم و دانش‌ها و به‌خصوص علوم اسلامی، متأثر از اوضاع اجتماعی و فرهنگی سده‌های نخستین اسلام بود. در این مقطع، بیان و انتقال علم و فرهنگ به‌معنای عام و خاص آن، بیشتر به‌شکل افواهی و شفاهی انجام می‌گرفت. این رویه قبل از اسلام، در میان اعراب رایج بود و اغلب آداب و رسوم، فرهنگ، اشعار، ایام‌العرب و انساب به روش شفاهی و افواهی بیان می‌شد و به نسل‌های بعد انتقال می‌یافت.

این رویه پس از اسلام، با رویکردی خاص و جدیت و دقت بیشتر تداوم یافت. از دیدگاه جهان‌بینی و اعتقادی، پدیده‌ی اسلام امری مقدس بود. بنابراین، بر درستی انتقال آن وسواس زیادی نشان داده شد. اسلام و موضوعات مرتبط با آن، دیگر فقط نقل و بیان ابیات آن شاعری نبود که به توصیف نبرد هم‌قبیلگان خود برخاسته و یا به یاد معشوقه‌اش ابیاتی را سروده باشد و یا ذکر محاسن قبیله‌ی خود و معایب قبیله‌ی مخالف نبود، بلکه موضوعات و دانش‌های اسلامی دارای جنبه‌ی اعتقادی، اخلاقی بود و در مواردی، مبنای حقوقی و فقهی داشت. به‌همین جهت، مثلاً

سخاوی، توجه به سیره و مغازی را اعتقادی می‌داند (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۴۹/۲) و براین مبنا، بسیار ضرورت داشت تا به درستی انتقال یابد.

در این راستا، اولین تلاش‌های مسلمین پس از جمع‌آوری قرآن، بر سیره‌ی پیامبر (ص) متمرکز شد و حاصل آن، دو مقوله‌ی «سیره‌نگاری» و «حدیث» شد. درابتدا، سیره و احادیثی که مأخوذ از زندگانی فردی، دینی، اجتماعی و سیاسی پیامبر بود، از طریق روایی و شفاهی بیان شد. بنابراین، نخست، انتقال دانش‌ها و فرهنگ اسلامی، بیشتر شفاهی و حفظی بود، اما این انتقال و بازگویی نیز شرایط و ویژگی‌هایی داشت؛ اول آنکه، درباره‌ی احوال پیامبر (ص)، نقل هر مطلب می‌بایست به منبعی موثق (شاهد/ ناظر) مستند می‌بود. دوم اینکه، فرد و یا افراد شاهد/ ناظر (منابع و مراجع) می‌بایست شناخته‌شده و معروف بوده و عدالت آن‌ها محرز می‌شد و روایت از هر فرد مجهول و ناشناخته‌ای، معمول نبود؛ تا آنجا که سخاوی، عدالت و ضبط را دو شرط عمده‌ی مورخ می‌دانست (همان: ۱۷۵/۲).

این امر موجب شد تا شخصیت و علم و آگاهی راویان و ناقلان، تحت ضابطه و قاعده درآید و به‌همین مناسبت، دانشی به‌نام «علم رجال» به‌وجود آمد تا به احوال، منش، رفتار، توانایی‌ها، اعتقادات، گرایش‌ها و حتی خصوصیات فردی، اجتماعی و اخلاقی راویان اخبار و احادیث بپردازد. در کنار آن، «علم درایه» ایجاد شد تا به بحث درباره‌ی متن و محتوای مطالب منقول که به‌شکل شفاهی منتقل شده بود، بپردازد. جمع‌آوری روایات و اخبار، در این متن و بستر ظهور کرد و از آن فضا متأثر شد؛ چنانکه خود بخشی از آن بود. بنابراین تلاش شد تا این انتقال شفاهی، تحت قاعده و ضابطه‌ای درآید و در قالبی درست سامان یابد.

با این وضع، نخست، پدیده‌ی «روایات و اخبار» به‌شکل خبر با اتکا به نقل قول سلسله‌راویان که به‌نوعی وثاقت آنان مورد تأیید بود، ظهور کرد و هر راوی و یا اخباری‌ای، با توجه به گرایش، موطن، تخصص و... گوشه‌ای از تاریخ پر فراز و نشیب اسلام را مورد عنایت قرار می‌داد. در این دوران، این مجموعه‌ی اخبار هنوز به قالب مشخصی درنیامده بود و محتوای آن نیز مشتمل بر موضوعات سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ادبی و همچنین موارد فراوانی از اخبار عصر پیش از اسلام اعراب و اقوام و ملل دیگر بود. این اخبار در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم

هجری بیشتر به همان شیوه و روش شفاهی و روایی بود که در مراحل متأخر، به کارگیری صرف آن در عمل، دیگر ممکن نبود.

خبر که پایه و مایه‌ی تاریخ‌نگاری شد، با حدیث روندی متفاوت یافت. اول آنکه محدودیت زمانی نداشت؛ بنابراین در مراحل بعد به‌ناچار نمی‌توانست همان شیوه‌ی روایی - شفاهی را به کار گیرد. دیگر اینکه علم حدیث در موارد متعددی برای تهذیب و تطهیر خود از شبهه و جعل، نیازمند تاریخ شد. در ایام متأخر، تاریخ به کمک علم حدیث شتافت تا صحت و سقم ادعاهای راویان غیرموثق را روشن کند. در این باره کافجی و سخاوی به مواردی اشاره کرده‌اند؛ سخاوی می‌نویسد: «سفیان ثوری گفت: هنگامی که راویان کذب را به کار گرفتند، در پرداختن به آن‌ها، تاریخ را به کار بستیم» (روزنتال، ۱۳۶۶: ۸۴/۲) و از دیگری نقل می‌کند که: «هیچ چیز چون تاریخ در برابر کاذبان، مددکار و مؤثر نیست» (همان).

سیره و مغازی رسول اکرم (ص)، اقدامات و فعالیت‌های آن حضرت در قالب خبر توسط راویانی روایت شد که به نام عام «اخباری» معروف هستند. این روند درباره‌ی ایشان، پس از رحلت حضرت رسول (ص) متوقف نشد، زیرا پدیده‌ی اسلام علاوه بر جنبه‌ی تاریخی و اعتقادی، مقوله‌ی تاریخ امت بود. بنابراین به حکم همان ماهیت، فعالیت راویان و اخباریان در تهیه‌ی اخبار رخدادهای داخلی و خارجی همچنان تداوم یافت. نگاهی به فهرست آثار و کتب تاریخی مسلمان در الفهرست، این موضوع را به اثبات می‌رساند (ابن ندیم، ۱۳۶۶: مقاله‌ی سوم). بنابراین کار راویان به حکم ماهیت به سیره و مغازی پیامبر محدود نشد و تداوم یافت.

روش اخباریان، به خصوص در ارتباط با احوال پیامبر (ص)، به شیوه‌ی کار محدثان بی‌شباهت نبود که متن را با سلسله‌ی اسناد و یا زنجیره‌ی روایت نقل می‌کردند. به ظاهر، همین شباهت موضوع و شیوه باعث شد تا افرادی چون سخاوی تاریخ را فنی از علم حدیث بدانند (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۴۵/۲). حتی عده‌ای گفته‌اند تاریخ، مولود حدیث است (جواد علی، ۱۳۶۱: ۱/۱۵۷) که دلیل آن، شیوه و روش واحد آن دو در همان فضای مشترک بود. اما تاریخ از نظر موضوع و تداوم زمانی، فراتر از حدیث بود. حدیث، فقط بخشی از سیره‌ی پیامبر را شامل می‌شد، در حالی که سیره و مغازی، رفتار، گفتار و اعمال پیامبر را دربرمی‌گرفت. از طرفی، حدیث، محدودیت زمانی

داشت؛ در تسنن، محدود به پیامبر (ص) و در تشیع نیز تا مقطع مشخصی، یعنی غیبت امام عصر (عج) بود. اما پدیده‌ی اخبار، آن محدودیت را نداشت؛ پس از سیره و مغازی حضرت رسول (ص)، اخبار خلفاء، فتوح، حروب، فتن، مقتل و وقایع متعدد دیگر رخ نمود که به شکل طبیعی ادامه‌ی سیره و مغازی بود و اخباریان و راویان، خود را ملزم می‌دیدند که به آن بپردازند.

در ظاهر، از نیمه‌ی دوم قرن اول، سیره و مغازی توسط عده‌ای محدود، به شکل نوشتاری درآمد، اما در کنار آن، وجه غالب، همان بیان افواهی - شفاهی بود. در همین راستا، برای مستند کردن اخبار و به دلیل مقبولیت یافتن همگانی که توقع جامعه‌ی عصر بود، مخبران باید خبر خود را به شکلی مستند، با استناد به شاهد و یا راوی نخستین، بدون انقطاع بیان می‌کردند. بدین سان در راستای این فرهنگ، اخبار حضرت رسول (ص) و به تبعیت از آن، سایر حوادث و وقایع با ذکر سلسله‌راویان، به شیوه‌ی اهل حدیث بیان می‌شد. بنابراین تاریخ‌نگاری به صورت نخستین آن، یعنی «خبر» با «حدیث» پیوند عمیقی یافت؛ اما مولود حدیث نبود، بلکه حدیث نیز خود متأثر از این فضا بود.

در این موضع، گفتنی است که گزارش‌های متعددی نیز وجود دارد مبنی بر اینکه از همان قرن اول، پیشگامانی مانند عروه‌بن زبیر (متوفای ۹۴) و ابن شهاب زهری (محمد بن مسلم) (متوفای ۱۲۴) به تألیف هرچند پراکنده‌ی روایات و اخبار پرداختند و گویا عده‌ای نیز آن‌ها را تشویق کردند. صفدی و ذهبی، عروه‌بن زبیر را اولین مصنف مغازی نوشته‌اند (صفدی، ۱۹۶۱: ۱/۷؛ ذهبی، ۱۹۹۰: ۳۴۵/۶). ذهبی از کتب فقهی عروه‌بن زبیر یاد می‌کند که آن‌ها را در واقعه‌ی حره سوزاند (ذهبی، ۱۹۹۰: ۴۲۶/۶؛ الدوری، ۱۳۸۰: ۱۲۹). ابن عروه در پاسخ به سؤالات عبدالملک بن مروان مطالبی از سیره و مغازی را برای او فرستاد که در تاریخ طبری محفوظ مانده است (طبری، ۱۹۶۷: ۳/۱۲۸۲ - ۱۲۸۵؛ همان: ۴/۱۷۷۰ به بعد). هورفتس همین موارد را کهن‌ترین اسناد تاریخی در اسلام می‌داند (هورفتس، ۱۹۴۹: ۷ به بعد). زبیر بن بکار از سیره‌ی ابان بن عثمان بن عفان خبر می‌دهد که آن را به سلیمان بن عبدالملک، در ایام ولایت عهدی، در سفر به مدینه عرضه کرد که به دلیل یادکرد از

انصار مورد پسند وی واقع نشد و حتی دستور سوزاندن آن را داد (زیربن بکار، ۱۳۸۶: ۲۸۹ به بعد). هرچند در کیفیت این خبر تردید جدی وجود دارد.

گذشته از عروء بن زبیر، موارد متعددی حاکی از این است که ابن شهاب زهری نیز به ثبت و ضبط روایات و اخبار همت گماشت. هرچند اختلافاتی در کم و کیف آن وجود دارد، اما بی‌شک او پاره‌ای از اخبار و روایات تاریخی را ضبط کرده است و از مغازی او نیز مکرر نام برده‌اند (الدوری، ۱۳۸۰: ۱۴۶). به هر حال زهری نقش زیادی در کتابت و رونق آن داشته است؛ از جمله ذهبی از قول ابی‌الزناد می‌گوید: «ما با زهری نزد علما می‌رفتیم. با او لوح‌ها و کاغذهایی بود که هر چه را می‌شنید، می‌نوشت» (ذهبی، ۱۹۹۰: ۸/۲۲۸؛ همو، ۱۳۷۴: ۱/۱۱۰). ذهبی، بلافاصله معترضانه می‌افزاید که زهری حافظ بود، نیازی به کتابت نداشت و شاید پس از حفظ کردن، آن‌ها را محو می‌کرد. این ذهنیت ذهبی، خود انعکاسی از روش تحقیق قرون نخستین است که چنان مبنای شفاهی-روایی آن برجسته بود که برای ذهبی نوشتن، غیرقابل باور است. اما بی‌گمان ذهبی دچار اشتباه شده بود و روایات دیگری که ذکر می‌کند، حکایت‌گر این نکته است که زهری به توصیه‌ی دوستان یا امرا و یا با انگیزه‌ی درونی به کتابت پرداخت. از جمله، از آثار و نوشته‌های زهری در خزانه‌ی امویان یاد شده است (ذهبی، ۱۹۹۰: ۸/۲۳۴-۲۳۵).

از زهری روایت شده است که برخلاف میل خود و به دستور حکام، مطالب را می‌نوشته است (همان: ۲۴۳). با این وصف، عروء بن زبیر و ابن شهاب زهری، کم و بیش، آثار مکتوبی در زمینه‌ی سیره و مغازی و اخبار و روایات از خود بر جای گذارده‌اند. براساس نوشته‌ی ابن ندیم و همچنین با استناد به مجموعه روایات موجود در تاریخ طبری در قرن دوم، اخباریان فراوانی ظهور کردند که صاحب تک‌نگاری‌های تألیفی متعددی بودند. گفته‌اند نسخه‌ای از سیره‌ی ابن اسحاق در خزانه‌ی منصور عباسی قرار دادند (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۱/۲۲۱).

بنابراین، در کنار مقوله‌ی شفاهی-روایی، تحریر و کتابت نیز روندی روبه‌رشد داشت؛ به گونه‌ای که از نیمه‌ی دوم قرن دوم هجری، به شیوه‌ی عادی و عام تبدیل شد، هرچند شیوه‌ی روایی-شفاهی نیز همچنان ادامه داشت. بنابراین، در انتقال علوم و معارف اسلامی، از جمله

حدیث و سیره‌ی پیامبر، تاریخ، حافظه و کتابت توأمان به کار گرفته شد. این مطلب، در مورد قرآن بیش از همه صدق می‌کند، زیرا در حین نزول بر پیامبر (ص) علاوه بر حفظ، کتابت نیز می‌شد. در قرن اول و دوم، پدیده‌ی اخباری رونق و ترقی فوق‌العاده‌ای یافت. راویان برجسته‌ای مانند عروبه بن زبیر (متوفای ۹۴)، ابان بن عثمان (متوفای ۱۰۵)، عاصم بن عمر بن قتاده (متوفای ۱۲۰)، ابن شهاب زهری (متوفای ۱۲۴)، یزید بن رومان (متوفای ۱۳۰)، موسی بن عقبه (متوفای ۱۴۱)، عوانه بن حکم (متوفای ۱۴۷)، ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱)، معمر بن راشد (متوفای ۱۵۳)، ابی مخنف (متوفای ۱۵۷)، ابی معشر (متوفای ۱۷۰)، سیف بن عمر (متوفای ۱۸۰)، محمد کلبی ابن کلبی (متوفای ۲۰۴)، واقدی (متوفای ۲۰۷)، هیشم بن عدی (متوفای ۲۰۷) و ده‌ها راوی معروف و غیر معروف دیگر ظهور کردند و به جمع‌آوری خبر درباره‌ی وقایع، حوادث و موضوعات سیاسی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی و... پرداختند؛ چنانکه نوعی فرهنگ خبرگیری و جست‌وجوی اخبار پیش آمد. مقاله‌ی سوم الفهرست ابن ندیم درباره‌ی اخباریان و نسابان و راویان، حاکی از ظهور چنین رویکردی است (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۵۰-۱۹۰). همچنین مسعودی، در مقدمه‌ی اثرش، فهرستی از این آثار به دست داده است که نوشته‌ی ابن ندیم را تأیید می‌کند (مسعودی، ۱۳۷۵: ۴/۱ به بعد).

تاریخ طبری، سندی دال بر عام بودن روش و شیوه‌ی اخذ و نقل خبر، به شکل بیان سلسله‌اسناد خبر تا چندین نسل است. اینکه طبری در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم همچنان به این شیوه، یعنی نقل زنجیره‌ی خبر پایبند ماند، حاکی از غلبه‌ی این فرهنگ و نهادینه شدن آن بود. این فرهنگ تحقیقی، در آن مقطع به تاریخ، حدیث و تفسیر اختصاص نداشت، بلکه حتی در کتاب‌هایی که مبنای دینی نداشتند مانند *الآغانی ابوالفرج اصفهانی* نیز به کار گرفته شد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۵/۱ و ۲۵).

این شیوه، در میان سنت‌گرایان اخبار، حدیث و تفسیر تا قرن نهم و حتی دهم هجری، کم‌وبیش وجود داشت، زیرا در همان زمان نیز بیان سلسله‌راویان و ذکر نام استاد مشهوری که فرد، نزد او تلمذ کرده بود، نوعی اعتبار و افتخار بود (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۴۳/۲ و ۱۷۱). ذهبی نیز در تاریخ اسلام کوشیده است راویان خبر خود را از آخرین منبعی که روایت کرده است، برشمارد. از

همین طریق، به وسیله‌ی کتاب *الاصنام* ابن کلبی (موجود)، نقل سلسله‌راویان تا قرن پنجم به دست ما رسیده است که حاکی از تداوم این وضعیت است (ابن کلبی، ۱۳۸۴: ۱-۲). اما این شیوه و روش نمی‌توانست برای همیشه پایدار بماند و به مرور دچار تغییر و حتی تحول شد.

اخباریان و راویانی که در این فضا ظهور کردند، از نظر ماهیت و چگونگی شیوه‌ی تحقیق یا به عبارت بهتر، در روش و شیوه‌ی گردآوری اخبار به دو دسته‌ی کلی، قابل تقسیم‌بندی هستند:

الف. اخباریان محقق مانند: عروه بن زبیر و ابن شهاب زهری، ابن اسحاق، واقدی، ابومخنف، مدائنی، عوانه بن حکم، ابو عبیده معمر بن مثنی و... که خود به جست‌وجوی اخبار می‌پرداختند و در عصر خود به این نام مشهور بودند و به منابع متعدد روایی و شفاهی و حتی منابع کتاب‌های قبل از اسلام رجوع می‌کردند و در این زمینه صاحب تخصص بودند و شاگردان متعدد و راویان خاص داشتند. اخباریان مشهور در این زمره جای دارند و مورخان از هر یک از آنان ده‌ها اثر نام برده‌اند (در مورد آثار هر یک از آنها، نک: ابن ندیم، مقاله‌ی سوم).

ب. اخباریان و راویان ناقل (واسط): کسانی هستند که از اخباریان محقق روایت کرده‌اند و یا بیشترین روایات خود را از یک یا دو نفر از آنها اخذ کرده‌اند؛ مانند زیاد بن عبدالله بکایی و سلمه بن فضل که راوی ابن اسحاق بودند و یا محمد بن سعد که بیشتر راوی و کاتب واقدی بود و یا سری بن یحیی که راوی سیف بن عمر بود؛ همچنین عمر بن شبه که بیشتر از مدائنی روایت می‌کرد. این شاگردان (راویان و اخباریان واسط/ناقل)، موجبات تألیف آثار متأخری را فراهم کردند که برخی از آنها عبارت‌اند از: مجموعه روایات مسطور در تاریخ طبری (بخش سیره و مغازی که از ابن حمید از طریق سلمه بن فضل و از ابن اسحاق روایت شده است) و یا سیره ابن هشام (که از طریق زیاد بن عبدالله بکایی، از ابن اسحاق فراهم شده است) و نیز اثر به‌جای مانده از یونس بن بکر.

بدین سان حداقل، شیوه و روش کار این دو دسته با هم تفاوت داشت. در حالی که ابن اسحاق، واقدی، مدائنی و... در راه کسب خبر متحمل مشقات و زحمت بی‌اندازه می‌شدند و به جست‌وجو و تحقیق می‌پرداختند، دیگرانی نیز بودند که با تلمذ نزد یک یا دو نفر از این محققان به راویان یا

به عبارتی، به سخنگویان آن‌ها تبدیل شدند. نمونه‌ی بارز و جالب آن، زیادبن عبدالله بکایی، راوی ابن اسحاق بود که به خاطر استماع روایات ابن اسحاق، خانه‌اش را در کوفه فروخت و به دنبال ابن اسحاق شهر به شهر به راه افتاد (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۸ / ۴۷۸)؛ هر چند این نشانه‌ی علاقه‌ی فوق‌العاده‌ی او بود، اما بی‌شک کارش هم‌پای ابن اسحاق نیست. همچنین ابن سعد، صاحب طبقات و اسماعیل بن مجمع که کاتبان واقدی بودند (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۶۶). اما مهم این بود که این افراد، ناقلان مستقیم روایات افراد مذکور شدند و آن را حفظ کردند.

محاسن و معایب پدیده‌ی روایی - شفاهی

این روش و شیوه‌ی کسب و گردآوری خبر به شکل روایی - شفاهی، با نقل سلسله‌راویان، دارای چه محاسن و معایبی بود؟ معایب این شیوه و روش در وهله‌ی اول، همان اتکا به حافظه بود و احتمال اینکه راوی دچار فراموشی یا نقصان حافظه شود یا حوادث و وقایع مشابه را با هم خلط کند، وجود داشت. از سویی، بیم جعل نیز در میان بود؛ چنانکه فردی می‌توانست بدون آنکه شاهد و ناظری را دیده باشد و با مختصر اطلاعات خود، واقعه‌ای را به کسی نسبت دهد و یا به جهت آنکه اعتبار روایت خود را نشان دهد، آن را به افراد مشهور و شاهدان رویدادها منتسب کند. از سوی دیگر، حب و بغض و انگیزه‌های خاص اجتماعی، قبیله‌ای و به خصوص فرقه‌ای، می‌توانست روای و اخباری را تا مرز جعل و تحریف ببرد و یا در مواردی آنچه را که به مذاق او خوش نیاید، کنار گذارد و به تعبیری، کتمان حقیقت کند.

این شیوه‌ی روایی - شفاهی با وجود معایب آن، از محسناتی نیز برخوردار بود؛ چنانکه اخبار و روایات در همان ایام در معرض داوری و ارزیابی جامعه و به خصوص، آگاهان و خبرگان قرار می‌گرفت و همین عرضه‌ی شفاهی، نوعی امتحان برای آن بود. این روش بهتر از آن بود که راویان و اخباریان بدون عرضه‌ی اخبار و روایات، به صورت زنده به جامعه‌ی علمی و فرهنگی، آن را میان اوراق و دفاتر و یادداشت‌های شخصی بنگارند، بدون اینکه از دایره‌ی ارزیابی آگاهان عبور کرده باشد و در دوره‌ی متأخر مورد استناد واقع شود، بی‌آنکه صحت و سقم آن در عصر مؤلف بررسی شده باشد. حال چنانچه آن اخبار و روایات بر وفق مراد گروه و یا فرقه‌ای و نیز مخالف با نظر

عده‌ای بود، نقدش بسیار دشوار می‌شد. به عبارت دیگر، چنانچه این شیوهی شفاهی - روایی نبود، احتمال اینکه خبر، بیشتر، جعل شود وجود داشت، زیرا صرف یادداشت و تحریر مطلب، نمی‌توانست صحت آن را تضمین کند و همان در مراحل متأخر می‌توانست مورد استناد قرار گیرد، بدون آنکه صحت و سقم آن در جامعه، مورد بررسی و ارزیابی یا داوری آگاهان قرار گرفته باشد. نفس روش و شیوهی شفاهی که راوی را مجبور می‌کرد تا برای عده‌ای روایت کند، ناخودآگاه، آن را به سهولت در معرض نقد و ارزیابی قرار می‌داد و چنانچه ناروا و یا غیرواقعی بود، امکان طرد و رد آن می‌رفت؛ به‌طور مثال ابن‌اسحاق که در مدینه تدریس می‌کرد و مطالب خود را به شیوهی شفاهی به شاگردان عرضه می‌کرد، چنانچه در روایاتش موارد منکر بود، بلافاصله واکنش خبرگان و آگاهان را برمی‌انگیخت؛ به‌طوری که در موردی، واکنش هشام‌بن عروه را به‌خاطر نقل قول از زن او، در پی داشت (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۱۵۶).

بیان شفاهی - روایی، خبر را بلادرنگ در معرض سماع، نقد و ارزیابی قرار می‌داد. این موارد موجب می‌شد که فرد با احتیاط و مستند سخن گوید. به‌نظر می‌آید یکی از دلایلی که تحریف در تاریخ اسلام کمتر رخ داد، به‌علت وجود همین شیوهی روایی - شفاهی بود، زیرا به همان دلیل پیش‌گفته، اغلب افراد باید در بیان اخبار و مطالب خود، میزان اطلاع مخاطب و آگاهی‌های جامعه و حضور خبرگان را در نظر می‌گرفتند. همین امر راویان و اخباریان را مجبور می‌کرد تا مطالب خود را با دقت و حفظ صحت بیشتری عرضه کنند و با احتیاط و اندیشیده سخن گویند. در حالی که تحریر و کتابت نمی‌توانست همان حس و احتیاط چهره به چهره را داشته باشد.

نکته‌ی بسیار مهم دیگر که نقش قاطعی در این فرهنگ تحقیقی داشت، حفظ قرآن و حدیث بود. موضوع حفظ قرآن به‌عنوان یک مسئله‌ی ارزشی از گذشته تاکنون، حتی موجب شکل‌گیری طبقه‌ی حافظان و قاریان شد و از طرفی، حدیث نیز همین وضعیت را داشت. این دو، موجبات تقویت هرچه بیشتر فرهنگ روایی - شفاهی را فراهم کردند. همچنین، بیان سلسله‌راویان روایت و خبر، خود، نشان‌دهنده‌ی اصالت آن بود و راوی و اخباری نمی‌توانست به‌شکل دلخواه و یا با برداشت شخصی خبر بسازد.

محمی‌الدین کافجی درباره‌ی چگونگی گردآوری و یا تحقیق راویان و اخباریان قرون نخستین، به چند شیوه و روش اشاره می‌کند. او در بخشی با عنوان «روش‌های فراهم آمدن اخبار» می‌نویسد: «این روش‌ها، بنابر استدلال استقرایی متعدد و از این قرار است: ۱. مشاهده؛ ۲. سماع؛ ۳. قرائت؛ ۴. اجازه و انواع آن (روزنتال، ۱۳۶۶: ۲/ ۲۷-۲۸).

موارد ذکر شده، مهم‌ترین روش‌های تحقیق اخباریان سده‌ی نخست، دوم و سوم بود و چنانکه گفته شد، این امر فقط به اخبار اختصاص نداشت، بلکه در دانش‌های اسلامی دیگر، از جمله در حدیث و تفسیر حتی کاربرد بیشتری داشت. مورد اشاره‌ی کافجی به‌طور عام، روش و شیوه‌ی کسب دانش در سده‌های نخستین بود، اما به همان نیز محدود نیست؛ چنانکه آنچه او گفته است، فقط بخشی از شیوه‌های تحقیق مرسوم بود.

به حکم موقعیت و وضعیت عصر، اولین راویان و اخباریان، به‌سان محدثان و مفسران از میان فرزندان صحابه برخاسته، از حجاز و شهرهای مدینه و مکه بودند. ابان بن عثمان و عروء بن زبیر در این دسته جای دارند. (درباره‌ی این دو نک. هورفتس، ۱۹۴۹: ۶ به بعد و همچنین نک. الدوری، ۱۳۸۰: ۱۲۷ به بعد). آن‌ها خود از شاهدان و حاضران وقایع و یا کسانی که به‌نحوی درباره‌ی آن حوادث و وقایع اطلاعات دست اول داشتند، روایت می‌کردند. گفته‌اند اولین مصنف مغازی، عروء بن زبیر بود (صفدی، ۱۹۶۱: ۱/ ۷؛ ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۱۸۲). اطلاعات عروء بن زبیر از سیره و مغازی در حدی بود که عبدالملک بن مروان طی مکاتباتی از وی اخبار سیره و مغازی را جویا می‌شد که این مکاتبات در تاریخ طبری ضبط شده است (طبری، ۱۹۶۷: ۳/ ۱۲۸۲-۱۲۸۵؛ همان: ۴/ ۱۷۷۰ به بعد).

نسل دوم، همان تابعین یا شاگردان و راویان افراد ذکر شده در بالا بودند، لیکن این افراد دایره‌ی کار خود را وسیع‌تر از نسل پیش کردند و اخبار بیشتری را گرد آوردند. ابن‌شهاب زهری، عامر شعبی، یزید بن رومان و... در این دسته جای دارند. ذهبی از قول ابن‌ابی‌الزناد روایت کرده که او گفت با زهری سرزمین‌ها را می‌گشتیم و از دانشمندان می‌پرسیدیم و زهری الواحی داشت که هر چه می‌شنید، آن را روی آن‌ها یادداشت می‌کرد (ذهبی، ۱۹۹۰: ۸/ ۲۲۸؛ همو، ۱۳۷۴: ۱/ ۱۱۰).

این دو نسل به عنوان پیشگام، تلاش‌های زیادی کردند، لیکن به‌طور مشخص، نسل سوم کارهای اساسی و بنیادین از خود بر جای نهادند. افرادی مانند موسی بن عقبه، ابن اسحاق، ابومعشر مدنی، ابومخنف، عوانه بن حکم، محمد کلبی، معمر بن راشد و... در زمینه سیره و مغازی، فتوح، احداث و... اخبار پراکنده را در قالب سیره و مغازی و تک‌نگاری موضوعی، نظم بهتری بخشیدند. آن‌ها به‌نوعی، مبنای تألیفات بزرگ متأخر را فراهم کردند؛ به‌طور مثال ابن اسحاق از اخباریانی است که تأثیر عمیقی از خود بر جای گذاشت. او اخبار سیره را به‌شکل مستند و با نقل سلسله‌راویان بیان می‌کرد؛ چنانکه آثار و روایات برجای‌مانده از او اهمیت خاصی یافتند.

راویان و اخباریان نسل سوم نیز برای انتقال روایات و اخبار به دو شیوه عمل می‌کردند و یا توأمان هر دو را به کار می‌گرفتند که عبارت بود از:

الف. تدریس: این نسل به شیوهی جدیدی، یعنی تدریس روی آورد. ابن اسحاق نمونه‌ی برجسته‌ی آن است که به تدریس مطالب خود همت گماشت؛ چنانکه با ایجاد شیوه و روش جدید برای ارائه‌ی خبر به طالبان، شاگردان و مستمعین، این افراد در محضر او، به جمع و ضبط اخبار می‌پرداختند. وی شاگردان متعددی در مدینه، مصر، عراق (کوفه)، جزیره، ری و... تربیت کرد که به‌شکل وسیعی به نشر اخبار و روایات سیره و مغازی دست زدند. ابن اسحاق تحقیقات خود را به شیوه‌ای هدفمند به شاگردان ارائه می‌کرد (درباره‌ی ابن اسحاق و شاگردان و راویان متعدد او، نک. رحیم لو و سالاری شادی، ۱۳۸۴: ۵۵-۶۰). واقدی نیز در مسجدی در بغداد تدریس می‌کرد.

ب. تک‌نگاری نویسی: در کنار همین شیوه‌ی روایی-شفاهی، راویان و اخباریان، به‌خصوص نسل سوم، به‌صورت وسیعی به «تک‌نگاری نویسی روی آوردند. منظور از تک‌نگاری، نوشته‌ای نسبتاً کوتاه یا حتی مفصل بود که به‌شکل رساله‌ای درباره‌ی یک حادثه و یا رخداد و یا موضوعی خاص تحریر می‌شد. اخباریانی مانند ابومخنف، عوانه بن حکم، هیشم بن عدی، مدائنی، واقدی و... ده‌ها اثر تک‌نگاری فراهم کردند که هر یک به واقعه و یا موضوعی اختصاص داشت. هرچند از *الفهرست* ابن ندیم برمی‌آید که در این میان آثار بزرگی نیز تألیف یافت.

در میان این موضوعات، تنها سیره و مغازی به‌صورت مجموعه‌ی کامل و یک‌پارچه ارائه شد. سیره و مغازی که باید آن را پایه و اساس تاریخ‌نگاری اسلامی شمرد، در قالب تک‌نگاری

نمی‌گنجید. هر چند در سیاهه‌ی آثار اخباریانی چون مدائنی، تک‌نگاری‌هایی درباره‌ی موضوعاتی از سیره‌ی پیامبر (ص) وجود دارد (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۶۸-۱۶۹).

روند تغییر و تحول از مرحله‌ی شفاهی - روایی به کتابت

از نیمه‌ی دوم قرن دوم به بعد، تغییر محسوسی در شیوه و روش‌های تحقیق به وجود آمد. اخباریان و راویان تا حدودی از شیوه‌ی بسیار غیرقابل انعطاف نقل سلسله‌راویان دست برداشتند. این رویکرد در روایات و اخبار غیرسیره و مغازی بیشتر نمود یافت. هر چند می‌توان مواردی از آن را در سیره و مغازی سراغ گرفت. واقدی حتی در سیره‌ی پیامبر در مواردی به تجمیع روایات و تلفیق اخبار با بیان چند سلسله سند در یک متن واحد اقدام کرد (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۱۳/۳). خطیب بغدادی در ادامه، از ایراداتی که از این بابت بر واقدی گرفته‌اند و پاسخ‌های او، سخن گفته است (همان). احمدبن حنبل از اینکه واقدی، اسناد روایات را با هم تلفیق و ترکیب کرد، انتقاد کرد (همان). مدائنی نیز در مواردی به تلفیق متن خبرهای مشابه و تجمیع اسناد آن دست زد (طبری، ۱۹۶۷: ۶/۳۲۵).

بدین سان، به مرور تلاش‌هایی صورت گرفت تا به اخبار و روایات حداقل مشابه سامانی داده شود و در نهایت موارد اختلاف آن گوشزد شود. اخباریان و راویان در اخبار غیر از سیره و مغازی شاید لزومی به سخت‌گیری نمی‌دیدند و دیگر اینکه دایره‌ی وقایع و حوادث، گسترده و متنوع بود و با یک یا دو روایت قابل سامان دادن نبود. این نیز همان شیوه‌ی شفاهی^۵ روایی و نقل سلسله‌راویان را با مشکل جدی مواجه کرد و در عمل، دیگر به کارگیری آن میسر نبود و یا در مواردی ضرورت نداشت.

بدین سان از همان نیمه‌ی دوم قرن دوم، راویان و اخباریان بنا به مقتضیات عصر و ظهور موضوعات جدید در تحقیقات خود به شیوه‌ها و روش‌های دیگر روی آوردند که در عمل، تا حد زیادی شیوه‌ی شفاهی^۶ روایی را کم‌رنگ کرد؛ به عبارت دیگر، توسعه‌ی روش‌های تحقیق، حکایتگر گذر از شیوه‌ی شفاهی^۷ روایی و نقل سلسله‌راویان خبر بود. مهم‌ترین این روش‌ها که اخباریان و راویان از نیمه‌ی دوم قرن دوم به کار گرفتند، به شرح زیر است:

۱. اخباریان قرن دوم در تحقیقات خود، از آثار مکتوب پیشینیان در رابطه با اخبار قبل از اسلام بهره گرفتند. آن‌ها ناچار به اتخاذ این رویکرد بودند. در این مورد، پدیده‌ی روایی^۵ شفاهی به کار نمی‌آمد، زیرا فقط می‌توانست مربوط به وقایع و حوادث عصر حضرت رسول و یا اندکی قبل از آن باشد و درباره‌ی تاریخ پیشینیان کاربردی نداشت. این آثار مکتوب، متعلق به اقوام و ملل پیشین و یا کتب دینی آن‌ها مانند تورات و انجیل بود. اخباریان قرن دوم در بیان احوال قبل از بعثت و برای بیان پاره‌ای احوالات پیامبران پیشین، مجبور به رجوع به کتابی چون تورات بودند. ابن اسحاق در بخش قبل از بعثت، از این مواد استفاده کرد که همین امر در مواردی اعتراض دیگران را برانگیخته است. ابن ندیم می‌گوید بر ابن اسحاق ایراد گرفته شد که چرا به کتب پیشینیان اعتماد ورزیده است (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۵۶). همچنین نگاهی به تاریخ یعقوبی و دیگران بهره‌مندی از آثار پیشینیان را نشان می‌دهد (نک. یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۸۴ و ۹۸).

اما مهم‌تر از آن‌ها، از همان نخستین مرحله‌ی جمع‌آوری اخبار سیره و مغازی، رجوع به قرآن در کانون توجه راویان و اخباریان قرار گرفت. همچنین با تأکید باید گفته شود، مستندترین و دقیق‌ترین شرح بیان موجز احوال پیامبر گرامی در قرآن مسطور است. قرآن به مناسبت‌های مختلف اشاراتی به زندگانی پیامبر گرامی، قبل و بعد از بعثت دارد که بسیار مغتنم است. این رویکرد قرآن از دیده‌ی راویان و اخباریان دور نمانده و از روزگار قدیم مورد عنایت بوده است.

ابن اسحاق در شرح احوال حضرت رسول (ص)، در موارد متعددی، به قرآن رجوع کرد. او در ابتدای شرح غزوه‌ی احد، از آنچه که از قرآن درباره‌ی ایشان نازل شده است، یاد می‌کند و در ادامه، در حدود ۶۰ آیه از آیات سوره‌ی آل عمران که درباره‌ی غزوه‌ی احد نازل شده است، به‌عنوان شرح آن می‌آورد (ابن هشام، ۱۹۳۶: ۲/ ۷۰-۷۶، ۷۹-۸۱). او در موارد مکرر دیگر به آیات قرآن استناد می‌جوید (همان: ۴/ ۱۲، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۵۲ و ۵۹؛ همان: ۳/ ۹، ۱۱، ۲۴، ۵۲، ۷۱ و ۷۲). واقدی نیز همین شیوه را مورد توجه خاص قرار داده است. او درباره‌ی غزوات پیامبر، مکرر، به آیات قرآن رجوع کرد و در مواردی تنها مرجع او، همان آیات است (واقدی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۳، ۹۷ و ۲۸۲).

نکته‌ی جالب دیگر، توصیه‌ی صحابه برای رجوع به قرآن درباره‌ی احوال پیامبر بود. از عبدالرحمان بن عوف درباره‌ی جنگ احد سؤال شد، گفت: از آیه‌ی ۱۲۱ به بعد سوره‌ی آل عمران را بخوانید، گویی در احد با ما بوده‌اید (همان: ۱/ ۲۳۰). بدین ترتیب یکی از شیوه‌های اخباریان و راویان در مواردی، رجوع به کتب آسمانی امت‌های پیشین چون تورات و انجیل و در ایام رسالت هم رجوع به قرآن بود. البته ناگفته نماند که اخباریان و سپس مورخان، در شرح احوال امت‌های پیشین و حتی تکوین خلقت قبل از تورات و انجیل به قرآن مراجعه می‌کردند. به عبارت دیگر، قرآن نه تنها درباره‌ی تاریخ اسلام منبعی منحصر به فرد بود، بلکه درباره‌ی قبل از اسلام نیز از منابع اصلی و قطعی به شمار می‌آمد. در همین راستا، تاریخ عمومی نویسان سده‌ی سوم به بعد، مکرر به قرآن، تورات، انجیل و... رجوع می‌کردند؛ چنانکه ابوحنیفه دینوری درباره‌ی قوم ثمود می‌نویسد: «همان‌طور که خداوند در کتاب خود فرموده و آن، راست‌ترین سخن است، ایشان را هلاک ساخت» (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹، ۳۶ و ۴۲).

۲. از دیگر شیوه‌های تحقیق در قرن دوم، استناد و رجوع به اشعار برای توضیح نکته و یا واقعه‌ای تاریخی بود. اعراب با اشعار، انس بسیاری داشتند؛ چنانکه در مواردی، تنها شیوه‌ی نقل و انتقال فرهنگ و تاریخ آن‌ها، به خصوص در قبل از اسلام بود. این امر نیز مأخوذ از فرهنگ شعرگرا و شفاهی عرب بود. انساب، ایام‌العرب و حوادث دیگر در اشعار، انعکاس خاصی یافتند. صرف نظر از صحت و سقم آن اشعار، اخباریان و مورخان در مواردی به آن‌ها رجوع و استناد می‌کردند.

پس از اسلام استناد به اشعار همچنان تداوم یافت؛ به طوری که از باب رجز خوانی، عصر فتوحات و یا درباره‌ی مثالب و محاسن قبیله‌ای نیز به کار می‌آمد. این اشعار در موارد زیادی رویکردی تاریخی داشت و همین امر باعث مراجعه و کاربرد آن به عنوان شاهد مثال بود. ابن اسحاق درباره‌ی حادثه‌ی ذی‌نواس و بیان و شرح آن، به اشعار استناد جست و مطالب او درباره‌ی آن، فقط به همین اشعار محدود شد (ابن هشام، ۱۹۳۶: ۱/ ۵۳ به بعد). ابن ندیم در ارزیابی اشعار ابن اسحاق می‌نویسد: «اشخاصی شعرهایی می‌گفتند و برای او می‌آوردند و از او می‌خواستند که در کتاب‌السییر خود بگنجانند؛ از این جهت اشعاری در کتابش دیده می‌شود که نزد راویان شعر

مفتضح است» (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۵۶). جالب آنکه ابن کلبی در *الاصنام*، در مواردی، به صراحت فقدان شعر را درباره‌ی موضوعی، به منزله‌ی فقدان آن دانسته است. او درباره‌ی بتخانه‌ای در صنعا به نام رثام توضیحی می‌دهد و در ادامه می‌گوید: «از این جهت نشنیده‌ام در هیچ‌یک از اشعار آنان یادی از رثام و نسر شده باشد» (ابن کلبی، ۱۳۴۸: ۱۲) و باز در ادامه می‌گوید درباره‌ی رثام، به تنهایی شعری نشنیده‌ام (همان: ۱۳).

بنابراین، شعر چنان اهمیتی داشت که فقدان آن درباره‌ی موضوعی، آن را در مظان شک و تردید قرار می‌داد. همچنین رواج آن به حدی بود که در باب هر واقعه‌ای توقع وجود اشعار می‌رفت. در *تاریخ طبری*، *تاریخ یعقوبی*، *اخبار الطوال* نیز اشعار فراوانی درباره‌ی شرح رویدادها آمده است. آن‌ها بی‌شک این اشعار را از منابع خود، یعنی راویان قرن دوم اخذ کرده‌اند.

۳. از شیوه‌های دیگر تحقیق در آن عصر، قرائت و عرضه‌ی نوشته و یا روایت آن بر مؤلف بود؛ چنانکه شاگرد و یا محقق کتاب و یا روایت کسی را بر او می‌خواند و او پس از شنیدن آن و تأیید اینکه خواننده مطالب او را به درستی و به دقت فرا گرفته است، اجازه‌ی روایت و یا بهره‌مندی از آن را به وی می‌داد. از عبدالله بن عمر روایت شده است که گوید زهری را دیدم که کتابی را به کسی می‌دهد و آن را بر او نمی‌خواند و آن را بر او نیز نمی‌خواند، بلکه از وی می‌پرسند که آیا این کتاب را از تو روایت کنیم، او در جواب می‌گوید بله (الدوری، ۱۳۸۰: ۱۵۸). در اینجا اطمینان طرفین باعث شده که زهری بدون حساسیت اجازه‌ی روایت دهد. اما در اغلب موارد این گونه نبود. ابن ندیم از راوندی، مؤلف کتاب *الدولة* یاد می‌کند که مجلسی برای راویان داشت که کتاب را بر وی می‌خواندند و اخبار دولت را از وی فرا می‌گرفتند (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۷۸).

این شیوه در اسلام پیشینه‌ای طولانی داشت؛ چنانکه سابقه‌ی آن به قرائت قرآن در محضر حضرت رسول (ص) باز می‌گردد. هر چند شاید این شیوه، مورد استفاده‌ی تمام راویان و اخباریان نبود، اما در موارد زیادی به آن تصریح شده است.

این روش در قرون بعد نیز کم‌وبیش ادامه یافت. این موضوع، به حوزه‌ی تاریخ و خبر محدود نبود، بلکه در سایر موارد و حتی در اشعار هم متداول بود، اما به این سهولت نبود. ابن زهیر روایت کتاب خود را به‌طور کامل روایت می‌کرد. خطیب بغدادی می‌نویسد: «محمد بن اسحاق بن سراج،

کتاب ابن ابی خثیمه را به عاریت گرفت و او را سوگند داد که خبری از آن نقل نکند، مگر به اجازه‌ی ابن خثیمه و بدون کم و کاست آن، چنانکه ابن اسحاق نیز کلمه‌ای از آن کتاب را در تاریخ خود نقل نکرد» (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۴/۱۶۳). هرچند این امر، خود از موانع تحقیق بود، زیرا ممکن بود محقق به بخشی از مطالب کتاب نیاز داشته باشد. در مواقعی نیز کتاب را میراث خانوادگی می‌دانستند و اجازه‌ی روایت آن را به کسی نمی‌دادند.

۴. از دیگر روش‌های تحقیق، جست‌وجو و مسافرت برای درک محضر اساتید و صاحبان اخبار و اهل اطلاع بود. این امر در حدیث، از مهم‌ترین روش‌ها بود و حتی داستان‌های عجیب و غریب و پر مشقتی برای گردآوردگان حدیث نقل کرده‌اند. این‌گونه افراد در حوزه‌ی خبر نیز کم نبودند؛ همان‌گونه که آمدابن ابی زناد و زهری برای این امر به مسافرت روی آوردند، زیادبن عبدالله بکایی نیز خانه‌اش را در کوفه فروخت و شهر به شهر به دنبال ابن اسحاق راه افتاد تا سیره را از او بشنود (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۴/۴۷۸). بسا طالب علاقه‌مندی که از شرق به غرب و از غرب به شرق، برای کسب فیض از محضر شیخی، به مسافرت دست می‌زد. ضمن اینکه بسیاری از محققان به شاگردی یا کسب خبر و تاریخ از یک نفر بسنده نمی‌کردند. در فهرست مشایخ و اساتید اخباریان و راویان، ده‌ها نفر را نام برده‌اند که ساکن مناطق مختلفی بودند. مدائنی، ابو عبیده معمر بن مثنی، هشام بن محمد کلبی، بلاذری، ابن قتیبه دینوری، عمر بن شبة و... از کسانی هستند که فهرستی طولانی از مشایخ و اساتید و یا منابع روایی از مناطق مختلف از خراسان تا مصر را در کارنامه‌ی خود دارند که از آن‌ها حدیث، تاریخ و... آموخته‌اند. حتی در مواردی درباره‌ی یک موضوع، از چندین نفر بهره برده‌اند. محمد بن کلبی نسابه، هر بخش از انساب قبایل عرب را از کسی آموخته بود (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۶۰).

۵. مصاحبه و گفت‌وگو؛ از دیگر روش‌های مرسوم تحقیق در قرن دوم بود که راویان و اخباریان با افراد و یا خانواده‌هایی که به نحوی از انحا با وقایع و رخدادها ارتباط خاص و یا نزدیکی داشتند، صورت می‌دادند. در این رابطه مدارک و شواهد فراوانی دال بر آن وجود دارد؛ از جمله درباره‌ی ابن شهاب زهری گفته‌اند: «به مجلس‌ها از آغاز حضور می‌داشت، نه آخر آن. هیچ جوانی مجلس را ترک نمی‌کرد، مگر اینکه از او سؤال می‌کرد و هیچ پیری را بدون اینکه از او

پرسش کند، ترک نمی‌کرد. به هر خانه‌ای از خانه‌های انصار که می‌آمد، جوانی، پیرمردی و یا پیرزنی را ترک نمی‌کرد، مگر اینکه از آن‌ها سؤال می‌کرد و تا مرحله‌ای پیش می‌رفت که می‌خواست از بانوان خدر هم سؤال کند» (الدوری، ۱۳۸۰: ۱۴۳-۱۴۴).

واقدهی نیز کم‌وبیش همین شیوه و روش را تعقیب کرد. او برای تهیه‌ی کتاب مغازی خود به خاندان صحابه، شهدا و نوادگان آن‌ها رجوع کرد که چنانچه خاطره و یا موردی دارند، برای او ذکر کنند (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۶/۲-۷). بدین ترتیب، اخباریان و راویان برای تکمیل تحقیقات خود از روش مصاحبه بهره می‌بردند.

۶. از دیگر روش‌های تحقیق، رجوع به اسناد و کتیبه‌ها بود. در احوال وهب بن منبه آمده است که کتیبه‌هایی را خوانده است. آنچه او خوانده، به احتمال، نادرست و غیرقابل قبول است (مسعودی، ۱۳۴۹: ۱۶۰/۲-۱۶۱)، اما صرف‌نظر از صحت و سقم آن، نشان‌دهنده‌ی آگاهی اخباریان و مورخان در رجوع به کتیبه‌ها بوده است. هشام بن محمد کلبی، به اسناد و کتیبه‌های دیرهای حیره رجوع کرد و کوشید تا از آن‌ها در تحقیقات خود سود جوید و گویا دقت او در این میان، به حدی بود که تحقیقات عصر جدید درستی گفته‌های او را که مأخوذ از همان کتیبه‌ها و اسناد بود، تأیید می‌کند (رک. ابن کلبی، ۱۳۴۸: مقدمه‌ی جلالی نائینی، ۱۰).

۷. از دیگر روش‌های تحقیق، بازدید از مکان و محل (جغرافیای) رخدادها بود. واقدهی، نمونه‌ی جالب این مورد، به‌شمار می‌رود. او را بارها با کوله‌پشتی دیده بودند که به مواضع وقوع حوادث می‌رفت تا با بررسی آن مواضع، به درک درستی از حوادث نائل آید. او گوید: «هیچ موضعی نبود که به‌عینه آن را مشاهده ننماید» (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۶-۷). واقدهی گوید: «از غزوه‌ای آگاه نشدم، مگر اینکه موضع آن را به‌عینه مشاهده کردم» (همان). (درمورد شیوه و سبک کار واقدهی نک. سالاری شادی، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۵). او همچنین توانایی خود را در این زمینه، به‌عنوان بلد هارون، در معرفی آثار عصر رسول اکرم (ص) نشان داد (ابن سعد، ۱۳۳۸: ۵/۳۱۵ به بعد).

۸. یکی از مهم‌ترین شیوه‌های تحقیق در تاریخ، نقل و استناد به نامه‌های اداری، سیاسی و نظامی و نیز دستورالعمل‌های مختلف اهل حکومت و سیاست بود که از همان ابتدا توجه راویان و اخباریان را به خود جلب کرد. نگاهی کوتاه به تاریخ یعقوبی، اخبار الطوال دینوری و تاریخ طبری

نشان از این رویکرد راویان و اخباریان در سده‌ی قبل دارد. اینکه مورخان قرن سوم، بسیار به نامه استاد می‌کنند، به دلیل رواج کاربرد آن در سده‌ی قبل توسط همین راویان و اخباریان است که انعکاس بارزی در تواریخ بعد داشته است؛ از جمله یعقوبی که در موارد متعددی، نامه‌های امام علی (ع) را به حاکمان شهرها و کارگزاران ذکر می‌کند که بی‌شک آن را از اخباریان پیشین گرفته است (یعقوبی، همان: ۲/ ۸۳، ۸۷، ۹۹ و ۱۱۰-۱۲۱). ابوحنیفه دینوری نیز به نقل مکاتبات امام علی (ع) و معاویه و همچنین موارد دیگر مبادرت ورزیده است (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۰۱-۲۰۴، ۲۵۱-۲۵۲).

طبری نیز که منابع او، همان راویان قرن دوم هستند، نامه‌های متعددی را به دست داده است که بعضی از آنها، به تفصیل بیان شده‌اند که در شناخت تاریخ و حتی شخصیت و افکار صاحبان نامه‌ها و مخاطبان آنها اهمیت زیادی دارد؛ از جمله مکاتبه‌ی میان ابوجعفر منصور، خلیفه‌ی عباسی و محمد نفس زکیه که آن را از عمر بن شبه روایت می‌کند (طبری، ۱۹۶۷: ۷/ ۵۶۴ به بعد). و یا نامه‌ی طاهر به مأمون درباره‌ی چگونگی تصرف بغداد که ذکر آن را از مدائنی آورده است (همان: ۸/ ۴۸۹-۴۹۳). این نامه‌ها نه اینکه فقط منبع تاریخی باشند، بلکه خود، بخشی از فرایند تاریخ هستند. بدین سان از روش‌های تحقیق اخباریان و مورخان به کارگیری همین نامه‌ها است. ناگفته نماند که مورخان، این نامه‌ها و اسناد را از اخباریان قرن دوم و سوم نقل کرده‌اند که حاکی از قدمت این شیوه است.

روش‌ها و شیوه‌های تحقیق در عصر کتابت (قرن سوم)

آشنایی با کاغذ و تولید آن و تا حدی سهولت دسترسی به آن، موجب رونق بازار کتابت و کتاب‌نویسی شد. کتاب‌نویسی و کتاب‌خوانی جای روش و شیوه‌ی سماع مبنی بر حفظ و اجازه و مناو له را گرفت. در سال ۱۸۷ ه. ق در بغداد کارگاه‌های کاغذسازی راه‌اندازی شد (گیب، ۱۳۶۸: ۱۹). قبل از آن مسلمانان، به واسطه‌ی درگیری‌های آسیای مرکزی با کاغذ که محصول چینی شمرده می‌شد، آشنایی یافتند و آن را به سرعت به کار گرفتند. با این وجود، در این قرن از پوست نیز جهت تهیه‌ی کتاب استفاده می‌شد که این قبل از تولید انبوه کاغذ بود. ابن‌ندیم یکی از آثار

مدائنی را بر روی پوست دیده بود (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۶۹). کسانی نیز بودند که مطالب خود را بر الواح می‌نوشتند؛ اما تولید کاغذ باعث شد که شیوه و روش تحقیق دچار تغییر شود. گذشته از این، طبق مطالب پیش گفته، شرایط و اوضاع، حاکی از آن بود که دیگر شیوه‌ی شفاهی^۵ روایی کارایی لازم را نداشت.

بنابراین، زمینه‌های متعددی موجب شد تا کتابت به سرعت رو به ترقی گذارد؛ زیرا تغییر اوضاع و احوال و گسترش جغرافیای اسلام و توسعه‌ی علوم و دانش‌های مختلف برای همیشه نمی‌توانست متکی بر شیوه و روش شفاهی^۵ روایی باشد. از طرفی آن شیوه بیشتر در خصوص حدیث و سیره و مغازی، به دلیل نوع و تقدس آن‌ها، می‌توانست جذاب باشد؛ درباره‌ی احوال و وقایع تاریخی دیگر شاید آن ضرورت وجود نداشت و یا اینکه برای بررسی و توضیح بیشتر، نیاز به تبیین و تشریح از راه کتابت بود. همچنین لزوم برقراری ارتباط علمی و فرهنگی بیشتر در دنیای وسیع اسلامی آن زمان، خود نیاز به کتابت را دو چندان می‌کرد.

در قرن سوم و با فروکش کردن فرهنگ روایی - شفاهی، فرهنگ نوشتاری و کتابت جایگزین آن شد؛ هرچند همانگونه که ذکر شد، قراین و شواهدی در دست است که از همان قرن اول، متن‌های مکتوب کم‌وبیش تدوین و تألیف شد. از قرن دوم به بعد، جست‌وجو برای یافتن آثار مکتوب، کتاب‌ها، تک‌نگاری‌ها و تألیفات مفصلی چون سیره‌نویسی آغاز شده و رونق بسزایی یافت. تألیف سیره‌های مختلف و همچنین تألیف آثار مربوط به سایر رخدادها در این قرن رواج فراوانی یافت؛ هرچند هنوز تحت تأثیر همان شیوه‌ی شفاهی^۵ روایی بود. در کنار آن، بازار ترجمه که از سوی خلافت عباسی نیز حمایت می‌شد، بر این روند تأثیر زیادی گذاشت؛ چنانکه فرهنگ گردآوری کتاب و کتابداری نیز رونقی تمام یافت.

به دست دادن تقویم دقیق از تغییر و تحول در روش تحقیق امکان ندارد؛ زیرا همیشه تغییرات نه به‌طور ناگهانی، که به‌صورتی کند رخ می‌دهند و اگر در قرن سوم تغییرات محسوس است، این روند، به‌نوعی، در قرن دوم مطرح بود. قرن سوم به‌وجهی عصر تألیفات عمومی چون تاریخ یعقوبی، اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری، المعارف ابن قتیبه دینوری و... و یا آثار موضوعی چون فتوح البلدان بلاذری است. در این عصر، به دو شکل، به‌مرور از روش و شیوه‌ی پیشین فاصله گرفته

شد؛ نخست، عصر تک‌نگاری به سر رسید و دیگر زمان آن بود تا به آن‌ها سروسامانی داده شود و دوم اینکه کم‌وبیش از بیان سلسله‌راویان خبر تا منبع و شاهد نهایی خودداری شد.

هرچند این شیوه تا مدت‌ها کم‌وبیش از بخت و اقبال برخوردار بود. یعقوبی در بخش تاریخ اسلام با پرهیز از بیان جزء به جزء زنجیره‌ی اسناد خبر، آن‌ها را در یک موضع، یعنی در مقدمه‌ی تاریخ اسلام، فهرست کرد و دیگر در متن به آن‌ها اشاره‌ای نکرد. بدین‌سان با تلفیق اخبار گزیدن آن‌ها به شکلی ترکیبی، تاریخ خود را تحریر کرد و دیگر نیاز به بیان زنجیره‌ی اسناد اخبار ندید (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱/۳۵۷). ابوحنیفه دینوری در خصوص عصر قبل از اسلام، گاهی به منابعی چون قرآن، تورات و... اشاره کرده، اما در عصر اسلامی از منابع خود یاد نکرد و حتی مانند یعقوبی فهرستی از آن را به دست نداد و تنها در چند موضع از اخباری مشهور، یعنی هیشم‌بن عدی (متوفای ۲۰۷) نام برد (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۱۲ و ۴۱۶).

بدینسان امثال یعقوبی و ابوحنیفه دینوری با حذف سلسله‌اسناد خبر و تلفیق آنچه که در دست داشتند و با اتکای به مشهورترین اخباریان قرن دوم، تاریخ خود را تحریر کردند. البته همان‌گونه که ذکر شد، قبل از آن‌ها، کسانی چون واقدی و مدائنی به گردآوری چند خبر مشابه در یک متن خبری و حتی ذکر چند سلسله‌اسناد در یک موضع دست زده بودند. بلاذری نیز در قرن سوم، در مواردی به این شیوه عمل کرد (بلاذری، ۱۳۶۷: ۱).

برخی مورخان نیز به صیغه‌ی جمع، منابع خبری خود را ذکر می‌کردند. نکته‌ی دیگر اینکه، با وجود اینکه این اخباریان تک‌نگاری‌های متعدد نگاشتند، اما متأخرین حین استفاده از آن، نام تک‌نگاری مربوطه را نمی‌آوردند، بلکه فقط به نام اخباری و یا راوی اشاره می‌کردند؛ به‌طور مثال، یعقوبی نمی‌گوید که از کدام‌یک از ده‌ها اثر مدائنی استفاده کرده است و یا ابوحنیفه دینوری در نقل از هیشم‌بن عدی نام اثر او را نمی‌برد که این امر خود، نشان از غلبه‌ی فرهنگ شفاهی داشت که هنوز سایه‌اش را بر تحقیقات تاریخی در عصر کتابت افکنده بود که نام مؤلف (راوی و اخباری) از نام تک‌نگاری و نوشته‌ها برتر بود.

عمده‌ترین شیوه و روش تحقیق پس از عصر شفاهی و روایی، تحقیق کتابخانه‌ای بود. البته گفتنی است که حتی قبل از ساخت و تهیه‌ی کاغذ، کتاب‌هایی به اشکال دیگر وجود داشت و در

قرن دوم و حتی اوایل قرن سوم از پوست، جهت تهیه کتاب استفاده می‌شد و این قبل از تولید انبوه کاغذ بود؛ چنانکه ابن ندیم یکی از آثار مدائنی را بر روی پوست دیده بود (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۶۹). کسانی چون زهری نیز بودند که مطالب خود را بر الواح می‌نوشتند.

تولید کاغذ باعث شد که شیوه و روش تحقیق دچار تغییر شود. آن فرایند به این صورت بود که راویان و اخباریان قرون اول، دوم و سوم (حتی کم‌وبیش، در مواردی تا قرون بعد)، خود را ملزم به بیان سلسله‌راویان خبر می‌دیدند و با حساسیت زیادی به آن توجه می‌کردند تا به اخبار خود سندیت خاصی ببخشند؛ چنانکه کوتاهی در آن باعث سلب اعتماد مستمعین و دیگران می‌شد. این روند در مراحل بعدی دچار سستی شد و آن حساسیت لازم در بیان نقل منبع که اکنون همان کتاب‌ها بودند، دیگر وجود نداشت. متأخرین حتی از ذکر منبع مطالب خود، اکراه داشتند و در آن تعلل می‌ورزیدند حتی کسانی بودند که معمولاً به منبع و یا منابع خود اشاره‌ای نمی‌کردند و شاید ذکر آن را دور از شأن خود می‌دانستند. شاید نیز استفاده‌ی سهل و آسان از کتاب‌ها باعث این سوءاستفاده شد.

همین امر موجب شد تا برخی از مورخان و نویسندگان متهم شوند به اینکه مطالب خود را که به‌ظاهر اصیل می‌نمود، از کتاب‌های دیگر رونویسی کرده‌اند تا ضمن نشان دادن تلاش و زحمت خود به آن اعتبار بیشتری ببخشند؛ از جمله ابوالفرج اصفهانی متهم به این بود. در مورد او گفته‌اند: «او از دروغگوترین مردمان است و به بازار وراقان و کتابفروشان می‌رفت، کتبی را می‌خرید و به منزل می‌برد و همه‌ی روایاتش را از آن کتاب‌ها اخذ می‌کرد» (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۱۱ / ۳۹۹)؛ چنانچه این موضوع صحت داشته باشد، خود نوعی انتحال حرفه‌ای به‌شمار می‌آید و همچنین این در قیاس با زحمت و مرارت سفر و حضر اخباریان و راویان پیشین حداقل، نوعی سستی و سهل‌انگاری بود.

بعضی از متأخرین حساسیت زیادی در بیان منبع نداشتند. کتاب‌ها به‌راحتی استنساخ و حتی بخش عمده‌ای از آن، کلمه‌به‌کلمه رونویسی می‌شد. بنابراین در این میان حق مؤلف متقدم، نادیده گرفته می‌شد. هرچند باید تفاوتی میان مورخان قائل شد، عدم ذکر منبع که نوعی به خود بستن نوشته و مطلب دیگران بود، موجب پدیده‌ای به‌نام «انتحال» یا سرقت ادبی و یا علمی شد که

سابقه‌ای طولانی دارد و همچنان تداوم خواهد داشت. از همان قرون نخستین افرادی متهم به انتحال بوده‌اند. مسعودی، ابن‌قتیبه دینوری را متهم به انتحال کتب ابوحنیفه دینوری کرده است (مسعودی، ۱/۵۶۸). از طرفی، عده‌ای کتاب‌المعارف او را همان کتاب‌المحبر ابن‌حیب دانسته‌اند (ر.ک. ابن‌قتیبه، ۱۹۶۹: مقدمه‌ی عکاشه ۷۰).

به‌هرحال دستیابی به کتب موجب شد تا در مواردی، مؤلفین نه‌تنها با اکراه منبع خود را ذکر کنند، بلکه عده‌ای به رونویسی کتاب و یا بخش‌هایی از آن بدون اشاره به اصل منبع پردازند. مسعودی که در عصر خود با این پدیده مواجه بود در *مروج‌الذهب* دست به دعا و نفرین در حق کسانی برداشت که مطالب او را بدون ارجاع، به نام خود کنند (مسعودی، ۱۳۷۵: ۱/۳۹۸). مقاله‌ی سوم ابن‌ندیم و منبع‌نمایی مقدمه‌ی *مروج‌الذهب* حاکی از تعدد و تنوع تک‌نگاری‌ها و آثار تاریخی بود. در این میان، شخصیت مؤلف در نشر و توجه به کتاب مؤثر بود.

اصولاً ارزیابی رجال‌شناسانه و نگاه‌های مثبت و منفی آن‌ها در بهره‌گیری و استنساخ کتاب‌ها تأثیر فراوان داشت. بعضی از شخصیت‌ها خود، سند بودند. خطیب بغدادی از منابع خود نقل می‌کند که وقتی کسی سخنی را گفت، شنونده گفت: سخنی نکوست، منبع آن کیست؟ وقتی پاسخ شنید که آن را از ابوالحسن مدائنی نقل کرده است، شنونده گفت: سبحان الله، ابوالحسن خود، سند است (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۱۲/۵۴). ارتباط تنگاتنگی میان مؤلف و اثرش وجود داشت و شخصیت مؤلف در اقبال یا عدم اقبال آثار او بسیار مؤثر بود.

تحقیق و پژوهش با اتکای به کتاب از قرن سوم به بعد امری رایج و رجوع به آثار پیشینیان اجتناب‌ناپذیر شد. مورخان قرن سوم به بعد، با تعدد و تنوع منبع که اغلب به شکل تک‌نگاری و یا تاریخ اختصاصی - موضوعی بود، مواجه بودند؛ به‌طور مثال یعقوبی با گزینش خاص خود از بخشی از منابع سود برد و ابوحنیفه دینوری با محدود کردن هرچه بیشتر آن، از دسته‌ی دیگر منابع بهره گرفت؛ درحالی که طبری اغلب، منابع پیشین را مورد توجه قرار داد و تا حد امکان همه‌ی آن‌ها را در تاریخش به کار بست. مسعودی نیز به‌همین شیوه عمل کرد. تنوع منابع تاریخ‌طبری و *مروج‌الذهب* حیرت‌آور است.

آنچه مهم بود تنوع اخبار و روایت راویان و اخباریان قرن دوم و اوایل قرن سوم بود که مورخان قرن سوم و چهارم را با اشباع مواد تاریخی مواجه کرد. در امر انساب، حروب، فتن، مقتل، تاریخ فرق، فتوح، تاریخ شهری و محلی و... ده‌ها تک‌نگاری مختصر و مفصل وجود داشت (نک. ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۵۰-۱۹۰).

بنابراین در قرن سوم و چهارم در خصوص تاریخ قرن اول و دوم مورخان و محققان با اشباع و تعدد منبع مواجه بودند که در این میان سامان دادن آن‌ها اهمیت فراوان داشت؛ البته توانایی مؤلف نیز شرط اساسی در چگونگی بهره‌گیری از این همه منابع بود؛ چنانکه استعداد و دانش مورخ در انتخاب شیوه و روش نقش اساسی داشت، اما توانایی‌ها و دانش مورخان در یک سطح نبود و همین ناگزیر شیوه و روش آن‌ها را متفاوت می‌کرد.

مسئله‌ی دیگر پاسخ به این پرسش است که شیوه و روش این مورخان در قبال تاریخ قبل از اسلام چگونه بود؟ در این باره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. در مواردی کتاب و یا آثاری درباره‌ی بعضی از اقوام و ملل و یا مناطق وجود نداشت و یا به‌ندرت در دسترس بود که آن هم مملو از افسانه و اسطوره و یا خرافات بود و مورخان مسلمان با این دشواری مواجه بودند؛ چنانکه یعقوبی در خصوص تاریخ قبل از اسلام در ایران با این مسئله مواجه بوده است. او می‌گوید عجمان برای تاریخ خود مطالبی را نقل می‌کنند که قابل اعتماد نیست و جزو خرافات و افسانه است (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱/۱۹۳). با توجه به نهضت فرهنگی و فکری اسلام و عقل‌گرایی که بر آن حاکم بود، داستان و افسانه و افسون‌چندان پذیرفتنی نبود. حتی در مواردی، به‌ناچار، مطالبی از این دست نقل می‌شد که برای پر کردن خلاء بود و گرنه به‌معنای اعتقاد و اعتماد به آن نبود. به‌طور مثال آن‌ها درباره‌ی تاریخ هند اطلاعات درست تاریخی در اختیار نداشتند و آن خلاء را با مسائل فرهنگی و علمی پر می‌کردند. یعقوبی این شیوه را درباره‌ی تاریخ هند به‌کار گرفت (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱/۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۳-۱۱۵).

۲. در مواردی نیز آثار چندی یافت می‌شد، اما به‌سهولت قابل استفاده نبود، زیرا آن منابع دارای اختلاف فاحش و یا حتی متناقض و متضاد بودند. نمونه‌ی بارز آن، خدای‌نامه‌ها هستند که تألیف و رویکرد آن‌ها دارای منشأ و ریشه‌ای طولانی است. وجود نسخ متعدد خدای‌نامه و همچنین

ترجمه‌های متعدد آن، خود نوعی سر درگمی ایجاد کرده بود. احتمال قوی وجود دارد که خدای‌نامه‌ها از اساس توسط مؤلفان متعددی تألیف شده باشند و فقط ترجمه موجب این همه اختلاف نشده است (جوادی علی، ۱۳۶۱: ۱۵۳/۲). به احتمال، خدای‌نامه در اواخر دوره‌ی ساسانی تألیف شده بود (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۷۸؛ ثعالبی، مقدمه‌ی زوتبرگ، صد و هفده).

بنابراین محققان قرون نخستین، از جمله قرن سوم و چهارم، با تعداد زیادی خدای‌نامه روبه‌رو و در استفاده‌ی از آن‌ها سرگردان و سر درگم بودند؛ چنانکه استفاده و انتخاب خدای‌نامه مستلزم تبحر بود. طبری از دو روایت و یا نسخ معتبر خدای‌نامه بهره برد. او در این مورد از ابن کلبی و در مواردی از غیر او - که شاید مراد او همان ابن مقفع است - استفاده کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۸۷۳/۲؛ جوادی علی، ۱۳۶۱: ۱۴۱/۲ - ۱۴۲). ابن قتیبه دینوری نیز از معتبرترین خدای‌نامه استفاده کرد (ابن قتیبه، ۱۹۶۹: ۶۵۲؛ همو، ۱۹۳۰: ۹/۲، ۱۸۷)؛ اما ابوحنیفه دینوری و یعقوبی این چنین نبودند.

سیر و سیاحت و گردش، از روزگار قدیم خود، یکی از منابع و روش‌های تحقیق مورخان نخستین بوده است. در قرآن نیز بر سیر و سیاحت از وجه شناخت توأم با عبرت، تأکید شده است. ابن خلدون نیز سفر و جهانگردی را از منابع و راه‌های کسب تاریخ می‌داند (ابن خلدون، ۱۳۶۲: ۱/۲). همان‌گونه که آمد واقدی در قرن دوم از آن، در بیان سیره و مغازی کمک گرفت. از طرفی متون جغرافیایی در قالب سفرنامه‌ها، المسالک و الممالک، البلدان، همواره محل رجوع محققان و پژوهندگان تاریخ بوده است. گذشته از این موارد، مورخان نیز بوده‌اند که برای تکمیل تحقیقات خود و جهت کسب اطلاعات بیشتر با نگاهی تحقیقی به سیر و سیاحت پرداخته‌اند. این مورخان مسافرت و سیاحت را برای امر تحقیق مغتنم می‌شمردند و آن را پایه‌ی تحقیقات خود قرار می‌دادند.

مسعودی ضمن بیان اهمیت سیر و سیاحت، در ارزیابی کار جاحظ که مدعی بود رود مهران (سند) و نیل سرچشمه‌ای واحد دارند، بر آشفت و این‌گونه نوشت: «این مرد که دریا نپیموده و سفر نکرده و راه‌ها و شهرها ندیده و چون هیمه‌چین شبانگاه از کتب و راقان نقل می‌کند» (مسعودی، ۱۳۷۵: ۹۴/۱). بدینسان او روش تحقیق به اصطلاح کتابخانه‌ای جاحظ را مورد انتقاد طعنه‌آمیزی قرار داده است و سیر و سیاحت را لازمه‌ی تدوین تاریخ می‌شمارد. یعقوبی نیز نه تنها بر سیر و سفر

برای گردآوری اطلاعات تأکید می‌کند، بلکه به مواردی از روش تحقیق خود که مأخوذ از آن است، می‌پردازد. هرچند آنچه آورده است در مقدمه‌ی *البلدان* است، اما به هر حال، حکایت از آشنایی و بهره‌مندی از این شیوه و روش دارد. او می‌نویسد:

هر گاه به مردی از آن بلاد برخوردیم، وی را از وطنش و شهرش پرسش نمودم... که کشت آن چه چیز است و ساکنان آن از عرب و عجم کیانند... سپس گزارش‌های هر کس که به راستگویی او وثوق داشتم، می‌نگاشتم و به پرسش گروهی پس از گروهی یاری می‌جستم تا آنکه از خلقی بسیار و جهانی از مردم خاور و باختر در موسم (حج) و غیرموسم پرسش نمودم و اخبارشان را نوشتم... پیوسته این خبرها را می‌نوشتیم و در مدتی دراز این کتاب را تألیف نمودم (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲-۷).

از دیگر روش‌های تحقیق، فراهم کردن یادداشت‌های جلسات تدریس علما و اساتید بزرگ بود. شاگردان در کلاس‌های درس مطالب را یادداشت می‌کردند و این یادداشت‌ها به شکلی املاگونه ارائه می‌شد؛ یعنی استاد به نحوی مؤثر و شمرده، مطالب خود را املا می‌کرد، به گونه‌ای که حاضران به سهولت آن‌ها را یادداشت می‌کردند. تدریس در اسلام سابقه‌ای دیرینه دارد؛ چنانکه در ابتدا محل تدریس در مساجد بود. مساجد تا چند قرن این وظیفه را بر عهده داشتند. ابن اسحاق در مسجد مدینه و یا در شهرهای کوفه، بغداد، جزیره، و ری تدریس می‌کرد (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۵۶-۱۵۷). واقدی نیز در مسجدی در بغداد درس می‌گفت (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۶/۲-۷). طبری بخش سیره و مغازی تاریخ خود را در ایام تحصیل در شهر ری از جلسات درس ابن حمید فرا گرفت (یاقوت حموی، ۱۹۳۶: ۱۸/۵۰).

بدینسان یکی از روش‌های تحقیق حضور در کلاس درس و استفاده از یادداشت‌برداری از مطالب مدرسین بزرگ بود. در سایر رشته‌های دیگر چون فقه، حدیث، کلام و... این موضوع وجود داشت و اختصاص به تاریخ نداشت.

نتیجه‌گیری

اخباریان مسلمان با تأثیرپذیری از فرهنگ تحقیقی عصر نخستین اسلامی کار خود را آغاز کردند که مبنای آن بیشتر بر نقل روایت و بیان زنجیره‌ی اسناد آن، به شکل شفاهی بود. در این باره حساسیت زیادی، به خصوص، در سیره و مغازی پیامبر از خود نشان می‌دادند. این خود ناشی از عوامل متعددی بود. در میان اعراب قبل از اسلام، شیوه‌ی روایی - شفاهی، موضوعی عام و مقبول بود که در عصر اسلامی نیز تا مدت‌ها تداوم یافت.

پدیده‌ی ارزشی حفظ قرآن و حدیث نیز موجب تقویت آن شد. به هر حال، بیان زنجیره‌ی خبر، خود نوعی سندیت آن را نیز تضمین می‌کرد. از قرون دوم و سوم، روش تحقیق دچار تغییر و تحولاتی شد. استفاده از کتب پیشینیان، بهره‌مندی از اشعار، بررسی مواضع جغرافیایی حوادث و وقایع، رجوع به کتبه‌ها و اسناد و سیر و سیاحت، از دیگر روش‌های عمده‌ی تحقیق بود. اما با تألیف کتب متعدد، به ویژه با تولید بیشتر کاغذ، تحقیق بر مبنای کتاب و کتابخانه از قرن سوم به روش تحقیق عامی تبدیل شد.

آنچه در این میان مهم بود، بینش و پیش‌زمینه‌ی مطالعاتی و انگیزه‌ی مورخان بود که می‌توانست در پیچه‌های جدیدتری در امر تحقیق در پیش پای آن‌ها قرار دهد. برای اخباریان متقدم، تلاش برای یافتن راوی اصلی و یا متخصصان و آگاهان در اولویت قرار داشت، در حالی که برای مورخان قرن سوم رجوع به کتاب اهمیت یافت. این نتیجه‌ی طبیعی روند موضوع بود، هر چند روش تحقیق کتابخانه‌ای به شکل عام، هیچ‌گاه بی‌نیاز از سایر روش‌های تحقیقی چون سیر و سیاحت و یا مصاحبه نبوده است.

منابع

- ابن خلدون، ولی‌الدین عبدالرحمان. (۱۳۶۲). مقدمه. ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی. تهران:

انتشارات علمی و فرهنگی.

- ابن سعد، محمد. (۱۳۳۸). *الطبقات الکبیر*. به تصحیح ادوارد سخو و دیگران. طبع لیدن.

- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۹۶۹). **المعارف**. حقه و قدم له دكتور ثروت عكاشه. الطبعة الثانية. قاهرة: دارالمعارف.
- _____ . (۱۹۳۰). **عیون الاخبار**. حقق زکی عدوی. قاهرة: دارالکتب.
- ابن کلبی، هشام بن محمد. (۱۳۴۸). **الاصنام**. به ترجمه و تحقیق یوسف فضایی. تهران: مؤسسه‌ی مطبوعات عطایی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۶۶). **الفهرست**. به ترجمه و تحقیق رضا تجدد. تهران: امیرکبیر.
- ابن هشام، ابو محمد عبدالملک. (۱۹۳۶). **السرة النبویة**. حققها مصطفى السقا، ابراهیم الایاری و شلبی. قاهرة: مطبعة مصطفى الباب و الحلبي و اولاده.
- اصفهانی، ابوالفرج. (۱۳۶۸). **برگزیده‌های الاغانی**. ترجمه، تلخیص و شرح محمدحسین مشایخ فریدونی. تهران: انتشارت علمی و فرهنگی.
- الدوری، عبدالعزیز. (۱۳۸۰). «مکتب تاریخ‌نگاری مدینه». **فصلنامه‌ی تاریخ اسلام**. ترجمه‌ی محبوب الزویری. قم: مؤسسه‌ی آموزش عالی باقرالعلوم. ش ۸.
- بلاذری. احمد بن یحیی. (۱۳۶۷). **فتوح البلدان**. ترجمه‌ی محمد متوکل. تهران: نشر نقره.
- خطیب بغدادی. (۱۹۳۱). **تاریخ بغداد**. قاهرة: مکتب الخانجی.
- دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۶۸). **اخبار الطوال**. ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- ذهبی، ابو عبدالله شمس‌الدین. (۱۳۷۴). **تذکرة الحفاظ**. الجزء الاول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۱۹۹۰). **تاریخ اسلام و وفیات مشاهیر و الاعلام**. تحقیق
- الدكتور عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالکتاب العربی.
- رحیم‌لو، یوسف؛ علی سالاری شادی. (۱۳۸۴). «محمد بن اسحاق، صاحب‌البیرة و راویان او». **بیک نور**، فصلنامه‌ی دانشگاه پیام نور (ویژه‌ی تاریخ). س ۳. ش ۱.
- روزنتال، فرانتس. (۱۳۶۶). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ترجمه‌ی دکتر اسدالله آزاد. ج ۲ و ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.

- زبیر بن بکار. (۱۳۸۶). *الاخبار الموقیاتیات*. ترجمه‌ی دکتر اصغر قانندان. تهران: امیرکبیر.
- سالاری شادی، علی. (۱۳۷۸). «واقدهی و کتاب المغازی». *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*. ش ۲۶
- صفدی. صلاح‌الدین بن خلیل. (۱۹۶۱). *الوافی الوفیاتیات*. باعتناء هلموت ریتز. بقیسبادان.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. (۱۹۶۷). *تاریخ الطبری*. تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.
- علی، جواد. (۱۳۶۱). «الموارد تاریخ الطبری». *مجلة المجمع العلمی العراقی*. صص ۱۴۳ - ۲۳۱. (الجزء الاول. بغداد: مطبعة التقیض).
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۶۸). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه‌ی رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب.
- گیب، هامیلتون. (۱۳۶۸). *تطور تاریخ‌نگاری در اسلام*. ترجمه‌ی یعقوب آژند. تهران: نشر گستره.
- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۷۵). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ . (۱۳۴۹). *التنبیه الاشراف*. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واقدهی، محمد بن عمر. (۱۳۶۹). *المغازی*. ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر مرکز دانشگاهی.
- هورفتس، یوسف. (۱۹۴۹). *المغازی الاولی و مؤلفوها*. تعریب حسن نصار. قاهره: مطبعة مصطفى البابی و اولاده.
- یاقوت حموی، ابو عبدالله شهاب‌الدین. (۱۹۳۶). *معجم الادبا*. احمد فرید رفاعی بک. قاهره: النشر و الثقافة العامة المصریة. (مطبوعات دارالمأمون).
- یعقوبی، احمد بن ابی واضح. (۱۳۷۱). *تاریخ یعقوبی*. ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.